



**به یاد آنان که ایستاده ، افتادند !**

**مرگ بر مرگ ! بگذار این آخرین کلام مرگ آلودی**

**باشد که بر زبان جاری می‌کنیم !**

**آرش کمانگر**

در مورد فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی ایران در تابستان 1367 که طی آن در عرض چند هفته، هزاران کمونیست، مجاهد و مبارز جان باختند، تا کنون مقالات، خاطرات و کتاب‌های زیادی منتشر شده است، اما صحبت در مورد آن کماکان اهمیت دارد.

جمهوری اسلامی ایران اگرچه از بدو به قدرت رسیدنش يك لحظه از سرکوب و کشتار مخالفین غافل نبوده و هم در جریان یورش به کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان و هم در جریان تیرباران گسترده فعالین و کادرهای احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون در ماه‌ها و سال‌های پس از خرداد 60 ، هزاران تن از شریفترین انسان‌های این سرزمین را از دم تیغ گذراند، اما فاجعه شهریور 67 به راستی نقطه عطفی نه تنها در بیان جنایات بی‌شمار رژیم اسلامی بلکه در تاریخ قرون اخیر ایران بوده است. ماجرا از این قرار بود که بعد از سلاخی سال‌های 60 تا 64 ، هزاران تن از زندانیان سیاسی که در بیدادگاه‌های خود رژیم به حبس‌های کوتاه یا طویل‌المدت محکوم شده بودند، مشغول گذراندن دوران اسارت خود بودند و بسیاری از آنها در آستانه فاجعه تابستان 67 طبق قوانین خود رژیم باید آزاد می‌شدند. اما درست در همین هنگام، خمینی مجبور شده بود زیر فشار جنگ خاتمانسوز هشت ساله با عراق و جنبش صلح طلبی مردم کشورمان، جام زهر آتش پس را بنوشد. این اقدام برای رژیمی که از همان بدو به قدرت رسیدنش در فکر « صدور انقلاب اسلامی » و توسعه خلافت خود در خاورمیانه بود و می‌خواست « راه قدس » را از طریق « فتح کربلا » هموار کند، يك شکست استراتژیک و يك زمین لرزه واقعی بود. از این رو نه تنها بخشی از اپوزیسیون بلکه خود رژیم نیز به شدت در مورد ادامه حکمرانی آن تردید داشتند. به همین خاطر خمینی در مشورت با سایر سردمداران رژیم تصمیم گرفت از يك طرف انتقام شکست خود را در میدین جنگی جنوب و جنوب غربی از زندانیان بی دفاع سیاهچال‌های « اوین » و « گوهردشت » و ... بگیرد و ناکامی فتح کربلا و قدس را در کامیابی فتح زندان‌های تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران جبران کند و از سویی دیگر با « قتل عام درمانی » خویشتن را از کابوس آزادی قریب الوقوع هزاران کادر و فعال جنبش‌های اجتماعی از زندان‌ها رهایی بخشد و نسل جدید جوانان بعد از انقلاب را از تجربه و دانش سیاسی و سازمانگرانه هزاران زندانی سیاسی محروم نماید. بدین ترتیب خمینی با ایجاد هیات‌های مرگ و فرمان اینکه هرکس را که بر اعتقاداتش پابرجا مانده بکشید!! در عرض چند هفته هزاران زندانی را که دوران " عادی " حبس خود را می‌گذراندند از دم تیغ گذراند که نیروهای اپوزیسیون، رقم آن را بین پنج تا بیش از ده هزار نفر تخمین می‌زنند که

تاکنون اسامی بیش از چهار هزار تن از آنها توسط برخی رسانه‌های اینترنتی لیست شده است. در جریان آن فاجعه، هیات‌های مرگ معمولاً یکی دو سوال را در پیش روی زندانی قرار می‌دادند، بی آنکه به آنها هشدار در مورد عواقب مرگ آلود پاسخ‌شان داده باشند. از چپ‌ها عمدتاً می‌پرسیدند که حضری مسلمان شوی و نماز بخوانی؟ و از مجاهدین خواسته می‌شد که سازمان‌شان را به عنوان یک جریان منافق محکوم کنند. در جریان این پرسش و پاسخ چند دقیقه‌ای، هرکس بر « کفر و نفاق» باقی می‌ماند، به بند اعدامیان روانه می‌شد. رژیم سعی می‌کرد علت و عواقب این موج جدید بازجویی بر زندانیان آشکار نشود، با این همه بعد از تیرباران یا حلقه آویز کردن هزاران زندانی، زندانیان باقی مانده تا حدودی قادر به کشف ماجرا می‌شوند و از طریق بحث و مشورت‌های جمعی، تاکتیک نوینی اتخاذ می‌کنند و الا بسیاری از آن عزیزان زندانی سال‌های پایانی دهه 60 که اکنون در بیرون از زندان هرکدام سند زنده جنایات بی شمار رژیم هستند در صفوف ما نبودند و ابعاد آن فاجعه می‌توانست به مراتب گسترده‌تر باشد.

ابعاد مضمّن کننده آن قتل عام به حدی بود که حتی منتظری نیز نتوانست ساکت بنشیند و دست به افشاگری از رژیمی که خود یکی از معماران آن بود، نزنند. جسارتی که سبب مغضوب شدن وی و از دست دادن شانس جانشینی خمینی شد.

این اعتراف آن هم در بالاترین سطوح نظام، فرصت و امکان بی همتایی را برای پیگیری حقوقی و بین المللی آن فاجعه و به پای میز کشاندن سران جنایتکار رژیم فراهم می‌کند که خانواده‌های جان باختگان، زندانیان سیاسی سابق و نیروهای اپوزیسیون می‌توانند با تکیه بر آن، نهادهای بین المللی را برای اعمال فشار بر رژیم اسلامی بسیج نمایند. نامه‌های پی در پی جمعی از خانواده‌های قتل‌های سیاسی بعد از انقلاب به نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر، جزئی از این تلاش‌هاست که طی آن خانواده‌های مذکور خواستار انتشار کامل اسامی، زمان اعدام و محل دقیق دفن عزیزان خود شده‌اند. از این رو در سالگرد فاجعه تابستان 67، اعزام یک هیات بین المللی حقیقت یاب به ایران برای بررسی همه جانبه ابعاد آن قتل عام هولناک، به یکی از مهمترین کارزارهای نیروهای آزادیخواه و بشر دوست تبدیل شده است.

بدون تردید آنچه انسان دوستان جهان از این تحقیق و افشای حقایق مد نظر دارند، انتقام گیری و تکرار دور باطل کشتن و کشته شدن نیست. طبیعی‌ست که روزی جنایتکاران اصلی نظام در یک دادگاه علنی و عادلانه به بازخواست کشیده خواهند شد و حبس‌هایی متناسب با نقش‌شان دریافت خواهند کرد. اما کشتن آنها نه دردی از خانواده‌های داغدار دوا می‌کند و نه فرزندان و بستگان جان باخته را به آنها بازخواهد گرداند.

\*\*\*\*\*

تاکنون رسم بوده که نیروهای اپوزیسیون در مخالفت و یا مبارزه با رژیم‌های حاکم (پوزیسیون) از حبس، شکنجه و اعدام اعضا و فعالین خود شاکی بوده و پیگیرانه از همه امکانات داخلی و بین المللی، برای توقف اسارت و کشتار مخالفین نظام استفاده کنند، اما گویی این بشر دوستی و رفتار آزادیخواهانه تا زمانی تاریخ مصرف داشته که این نیرو یا نیروهای مفروض در صفوف اپوزیسیون بوده‌اند، ولی به محض اینکه پای ایشان به قدرت سیاسی کشیده شده و یا توانستند از پس رژیم برآیند، خود به استفاده از همان روش‌های نظام ساقط شده ترغیب می‌گردند و به نام « دادخواهی »، عوامل و حامیان رژیم سابق و بعداً هر مخالف سیاسی خود را از دم تیغ می‌گذرانند. بدین ترتیب تاریخ بشر، تاریخ خون خواهی و قصاص بوده است. در

چنین سنت و منشی، مجازات مرگ به نوع خوب یا بد، محق یا ناحق تقسیم می‌شود، لذا دور باطل مرگ طلبی تکرار می‌شود و چرخه خشونت، بازسازی و باز تولید می‌گردد.

دکتر علی شریعتی در ارتباط با واقعه کربلا و نیز به خون تپیدن مبارزین سیاسی در زمان شاه، جمله زیبایی دارد « آنان که رفتند، کار حسینی کردند، آنان که ماندند، کار زینبی بکنند » . یعنی آنها که در مصاف با نظام یزیدی حاکم جان می‌بازند، شهدای جاودان ملت خواهند بود، اما آنهایی که به جای می‌مانند باید در هر کوی و برزنی دست به افشاگری بزنند و خلائق را از جنایاتی که صورت گرفته، با خبر کنند.

شریعتی اما نگفت و یا نخواست بگوید که اگر این سلاله‌های « حسین یا زینب » دستشان به دستگیره قدرت گیر کرد، آیا قادرند جامه « یزید » و میرغضب نبوشند؟! مسلما نه، چرا که هم شریعتی و هم دین او، بر انتقام، قصاص و خونخواهی مصر بوده‌اند. اگر یزید در واقعه معروف صحرای کربلا، بعد از روزها محاصره و هشدار باش، طی جنگی 72 تن از مخالفین خود را می‌کشد، علی در جنگ نهروان، به گفته تحسین آلود مورخان و واعظان شیعه، هزاران تن از مخالفین سیاسی‌اش ( خوارج ) را که حاضر به بیعت با او نبودند گردن زد. به طوری که « اسب مبارک » تا زانو در خون مخالفین فرو رفته بود !!

بنابراین مخالفت با حبس و شکنجه و اعدام تا زمانی که در صفوف اپوزیسیون هستیم و خود از قربانیان محسوب می‌شویم، اگرچه ضروریست و از « انفعال » بهتر است، اما « هنر » نیست. جسارت و شهامت آزادیخواهانه و بشر دوستانه راستین آن است که شما نه تنها با شکنجه و اعدام در دوره اپوزیسیون مخالفت کنید، بلکه با آن در دوره پوزیسیون نیز به مخالفت برخیزید.

این بدین معناست که ما با هر نوع قصاص و اعدام اشخاص حقیقی ( انسان ها ) مخالفیم و به جای آن مرگ اشخاص حقوقی ( سیستم‌ها، نظامات و قوانین ارتجاعی ) را خواهانیم.

تا زمانی که خمینی زنده بود، بسیاری تمام سرمایه سیاسی خود را در شعار « مرگ بر خمینی » خلاصه کرده بودند، اما دیدیم خمینی مرد و آب از آب تکان نخورد، لاجوردی جلاد ترور شد، اما ترور و کشتار به قوت خود باقی ماند. این موجودات هر قدر هم شنیع و پست، زاییده نظامات اجتماعی\_اقتصادی معینی هستند. این مناسبات سیاسی اجتماعی اقتصادی جامعه است که تاریخ را رقم می‌زند. شخصیت‌ها، تاریخ ساز نیستند. اگر لاجوردی نامی هم به دنیا نمی‌آمد، باز جمهوری اسلامی به مثابه یک سیستم مبتنی بر استبداد مذهبی، نیاز داشت که مخالفین خود را به نام کفر یا نفاق سلاخی کند. برای این سیستم جهنمی فرقی نمی‌کند آمر قتل، خامنه‌ای باشد یا رفسنجانی. تفاوتی نمی‌کند عامل شکنجه و کشتار، لاجوردی باشد یا سعید امامی. همین منطق در مورد اعدام‌های غیر سیاسی ( به اصطلاح اعدام ارادل و اوپاش ) و در ارتباط با بزهکاری اجتماعی نیز صدق می‌کند. ادعای اصلاح جامعه و یا جلوگیری از گسترش خشونت و جنایت، از طریق حذف فیزیکی بزهکاران اجتماعی، هیچگاه نتوانسته به هدف خود نایل آید. بالعکس طبق آمار مستدل سازمان عفو بین الملل و گروه موسوم به « به کائنات دست نزنید » که در رم مستقر بوده و یکی از نهادهای مهم جهانی برای مبارزه با مجازات مرگ است، میزان جرم و جنایت در کشورهایی که مجازات اعدام را لغو کرده‌اند به مراتب از کشورهای که کماکان این حکم قرون وسطایی را اجرا می‌کنند، کمتر است. نمونه بارز این واقعیت را در جامعه مملو از خشونت ایالات متحده مشاهده می‌کنیم که بیشتر از هر کشور پیشرفته سرمایه‌داری به « حساب » مجرمین و جنایتکاران می‌رسد، اما کماکان تبهکاری در آن کشور بیداد می‌کند. امریکا در کنار چین، ایران، عربستان، جزو چهار کشور عمده دنیا هستند که بیشترین اعدام‌ها در آنها

صورت می‌گیرد. به همین خاطر بود که حتی 150 سال پیش ( درحالی که هنوز يك کشور نیز مجازات مرگ را ملغی نکرده بود ) کارل مارکس عزیز نوشت :

« اگر غیر ممکن نباشد، در واقع بسیار دشوار است، اصلی بنا گردد که در نظر باشد با آن « اصل » بر حق بودن و مفید بودن مجازات اعدام در جامعه‌ای که به متمدن بودن خود می‌بالد، اثبات گردد.» وی سپس می‌افزاید « این چه نوع جامعه‌ای است که وسیله بهتری برای دفاع از خود، جز جلا نمی‌شناسد؟ آیا ضروری نیست که به جای ستایش جلادی که دسته‌ای از جنایتکاران را اعدام می‌کند تا جا را برای جانیان بعدی باز کند، به طور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایت هایی را بوجود می‌آورد؟ »

( جلد هشتم از مجموعه آثار مارکس، مقاله مجازات اعدام )

خوشبختانه يك و نیم قرن پس از اظهارات بشر دوستانه مارکس و انسان گرایان دیگری چون ویکتور هوگو ، جهان شاهد تحول عظیمی در زمینه محدود سازی و لغو اعدام است ، به طوری که طبق آخرین آمار بیش از صد کشور در جهان، مجازات مرگ را به طور کامل لغو نموده‌اند. در زمینه اعدام‌های سیاسی، ابعاد پیشروی گسترده‌تر است. درحال حاضر به غیر از چند دولت در جهان که جمهوری اسلامی در راس آنها قرار دارد، هیچ حکومتی مبادرت به اعدام مخالفین سیاسی خود نمی‌کند، هرچند کمتر از صد کشور، کماکان در مورد جنایات و بزهکاری‌های غیر سیاسی اشکالی از مجازات مرگ را به کار می‌گیرند، که در این حوزه نیز رژیم اسلامی ایران امسال در رتبه اول قرار گرفته است ، با این همه خود مقامات و رسانه‌های رژیم اعتراف می‌کنند که بزه، جنایت، فحشا، دزدی، قاچاق، اعتیاد و ... با ارقام نجومی در حال افزایش است.

اما اگر از جمهوری اسلامی بنا به ماهیت‌اش، انتظاری بیش از این نیست، آیا از اپوزیسیون مدعی آزادیخواهی و انسان دوستی هم نباید انتظار داشت که به عنوان يك تحول متمدنانه، تکلیف خود را با مجازات بربرمنشانه اعدام معین کند؟ خوشبختانه اکنون شمار زیادی از فعالین اجتماعی و اکثریت احزاب و سازمان‌های سیاسی ( عمدتاً چپ ) تحولات مثبتی را برای نفی ترور و اعدام آغاز کرده‌اند . با این همه چه در صفوف جنبش چپ و چه در صفوف نیروهای غیر چپ ( نظیر مجاهدین خلق ) مجازات اعدام، کماکان طرفداران پر و پا قرصی دارد و برخی از آنها کتمان نفی نمی‌کنند که دشمنان خود را از دم تیغ خواهند گذراند. در واقع از همین حالا، سلاح انتقام را برای روزهای آتی صیقل می‌دهند.

اما انسان‌های ترقیخواه نمی‌توانند \_حتی پس از سرنگونی رژیم اسلامی، ننگ قرار داشتن ایران در صدر کشورهای مجری اعدام را تحمل کنند، از اینرو ما در راستای حقوق بشر، تنها وظیفه افشای رژیم حاکم را نداریم، بلکه تحت فشار قرار دادن آن دسته از نیروهای اپوزیسیون که کماکان به مجازات مرگ وفادارند نیز جزو وظایف عاجل و تخطی ناپذیر ما محسوب می‌شود.

**مرگ بر مرگ ! بگذار این آخرین کلام مرگ آلودی باشد که بر زبان جاری می‌کنیم !**